

گستره

عمق یا وسعت؟

www.ketab.ir

دیوید ایستین

ترجمه مهدی بغدادی

سرشناسه	:	اپستین، دیوید. Epstein, David
عنوان و نام پدیدآور	:	گستره / دیوید اپستین. ترجمه مهدی بغدادی.
مشخصات نشر	:	تهران، نوین توسعه، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	:	۳۲۸ صفحه
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۶۸۴۰-۴۴-۶
فهرست‌دهی	:	فیبا
یادداشت	:	عنوان اصلی: Range, 2019
موضوع	:	شغل، تخصص، استعداد
رده‌بندی کنگرد	:	QP ۴۲۵
رده‌بندی دیویی	:	۶۱۲ / ۸۲۱
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۷۳۳۷۲۳۸

تمامی حقوق این اثر، از جمله حق انتشار، تمام یا بخشی از آن، برای ناشر محفوظ است.

عنوان	:	گستره
مؤلف	:	دیوید اپستین
مترجم	:	مهدی بغدادی
ویراستار	:	مریم قیاسوند
نمونه خوان	:	فاطمه یزدانی
صفحه آرا	:	صبا کریمی
زمان و نوبت چاپ	:	۱۴۰۳، ششم، ۵۰۰ نسخه
تراژیکل تاکنون	:	۵۵۰۰ نسخه
ناشر	:	نشر نوین توسعه
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۶۸۴۰-۴۴-۶
قیمت	:	۳۳۰,۰۰۰ تومان

تعهد ما، پایداری محیط زیست

کاغذ بالکی، کاغذی سبک، خوش رنگ و ریخت محیطی است که در کشورهای باران خیزی همچون سوئد و هلند تولید می شود و مخصوص چاپ کتاب است.

ما نیز کتاب های نشر نوین را روی این کاغذها چاپ می کنیم تا علاوه بر ساختن تجربه خوب مطالعه برای خوانندگانمان، با هم گامی در جهت حفظ محیط زیست نیز برداریم.

 nashrenovin.ir

 nashrenovin.ir

 nashrenovin

فهرست

- مقدمه. راجر در برابر تایگر ۷
- فصل ۱. مکتب شروع زود هنگام ۲۳
- فصل ۲. جهان بدسرشت چگونه به وجود آمد؟ ۴۷
- فصل ۳. وقتی کمتر بیشتر است ۶۷
- فصل ۴. آموختن، سریع و آهسته ۹۵
- فصل ۵. تفکر بدون تجربه ۱۱۷
- فصل ۶. شکل سرسختی بیش از حد ۱۴۱
- فصل ۷. دوستی با خودهای احتمالی‌تان ۱۶۹
- فصل ۸. مزیت بیگانه ۱۹۳
- فصل ۹. تفکر جانی همراه با فناوری پژمرده ۲۱۵
- فصل ۱۰. فریب‌خورده تخصص ۲۴۱
- فصل ۱۱. بیاموزید ابزارهای آشنای خود را کنار بگذارید ۲۵۹
- فصل ۱۲. تازه‌کارهای خودخواسته ۲۹۷
- نتیجه‌گیری. گستره‌تان را گسترده‌تر کنید! ۳۱۷
- پی‌نوشت‌ها ۳۲۳

مقدمه

راجر در برابر تایگر

اجازه دهید بحث را با چند داستان از دنیای ورزش آغاز کنیم. احتمالاً اولین داستان را شنیده‌ای:

پدر می‌دانست که پسری به‌اش با بچه‌های دیگر فرق دارد. او در شش ماهگی قادر بود روی کف دست پدرش، در حالی که در خانه راه می‌رفت، تعادلش را حفظ کند. در هفت ماهگی پدرش چوب گلفی به او داد که خود را سرگرم کند و او آن را در روروک کوچکش گذاشته بود و همه‌جا همراه خود می‌برد. در ده ماهگی از صندلی کودکان^۱ مخصوصش پایین جست، غلتان خود را به چوب بلفی رساند که در اندازه‌ای کوچک ساخته شده بود و حرکاتی را تقلید کرد که قبلاً از زمین تماشا کرده بود. چون پدر هنوز نمی‌توانست با پسرش صحبت کند، نقاشی‌هایی را کشید تا این گونه به او نشان دهد چطور باید دستانش را روی چوب گلف بگذارد. او بعداً گفت: «بسیار دشوار است به کودکی کم‌سن‌وسال بگویند چطور باید کاری را انجام دهد.»

پسرک در دوسالگی، یعنی سنی که مراکز پیشگیری و کنترل بیماری‌ها توانایی‌هایی همچون ضربه زدن به توپ و ایستادن روی نوک انگشتان را مناسب آن می‌دانند، در مقابل دوربین تلویزیون ملی ظاهر شد و با استفاده از چوب گلفی که ارتفاع آن به شانه‌هایش می‌رسید ضربه‌ای به توپ زد که تحسین باب هوپ^۱ را برانگیخت. در همان سال او در نخستین رقابت زندگی‌اش حضور یافت و برنده رده سنی زیر ۱۰ سال شد.

دیگر زمانی برای هدر دادن وجود نداشت؛ او در سه سالگی در حال یادگیری روش بازی کردن در زمین ماسه‌ای گلف بود و پدرش نیز برای سرنوشت او نقشه می‌کشید. پدر می‌دانست که پسرش برای این کار انتخاب شده است و وظیفه دارد که او را راهنمایی کند. اگر شما هم با چنین اطمینانی به مسیر پیش رو نگاه می‌کردید، شاید به این فکر می‌افتادید که پسر سه‌ساله خودتان را برای رویارویی با فضای رسانه‌ای غیرقابل اجتناب و سیری‌ناپذیر آینده آماده کنید. او در نقش گزارشگر ظاهر می‌شد، پسرش را آزمایش می‌کرد و به او می‌آموخت که چگونه پاسخ‌های مختصر بدهد و دقیقاً به سؤالی پاسخ دهد که از او پرسیده می‌شود. در آن سال، پسر بچه در رقابتی دوره‌ای که در کالیفرنیا برگزار شد، چهل و هشت ضربه زد و موفق شد با یازده ضربه بالاتر از پلر، ۹۰ مرتبه توپ را در حفره قرار دهد.

وقتی چهار ساله شد، پدرش می‌توانست او را ساعت ۹ صبح در زمین گلف رها کند و هشت ساعت بعد، به همراه پول‌هایی که از شرط‌بندی با احمق‌های شکاک برده بود به خانه بازگرداند.

در هشت سالگی، برای نخستین بار پدرش با شکست داد، اما پدر ناراحت نشد؛ زیرا به خوبی می‌دانست که پسرش بسیار با استعداد است و باید با تمامی توان به او کمک کند. او قبلاً ورزشکاری برجسته بود و فرصت‌های زرگی در مقابلش قرار داشت؛ در دوره دانشگاه بیسبال بازی می‌کرد و تنها بازیکن میانه‌دست حاضر در کل بازی‌ها بود؛ یکی از متخصصان جامعه‌شناسی بود که به عنوان «سری از سربازان ویژه ارتش در جنگ ویتنام شرکت کرده و بعدها به افسران نسل بعد دوره می‌نگ روانی را آموزش داده بود. به همین دلیل، با نظم و انضباط آشنایی کامل داشت و مردم را به خوبی درک می‌کرد. او می‌دانست برای سه فرزندی که از ازدواج قبلی نصیبش شده بود همه تلاشش را نکرده است، اما اکنون به او فرصتی دوباره داده شده بود که برای فرزند چهارمش سنگ تمام بگذارد. این کار می‌بایست طبق برنامه انجام می‌شد.

پسر قبل از اینکه به استنفورد^۲ برود، به شهرت رسیده و پدرش خیلی زود به قدر و اهمیت او پی برده بود. پسر او می‌توانست از نلسون ماندلا، گاندی و بودا نیز تأثیرگذارتر شود. پدر مصرانه می‌گفت: «او از همه آنان هواداران بیشتری دارد. او پل

۱. Par-: در اصطلاح گلف به حد ضربه‌ها گفته می‌شود. مترجم

میان شرق و غرب است. برای او هیچ مرزی وجود ندارد، چون راهنمای خوبی دارد. من هنوز دقیقاً نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد، اما او انتخاب شده است.»

احتمالاً داستان دوم را هم شنیده‌اید، اما ممکن است در ابتدا آن را به یاد نیاورید.

مادرش مربی بود، اما هرگز او را آموزش نداد. وقتی راه رفتن را یاد گرفت، می‌توانست با مادرش توپ‌بازی کند. زمانی که پسر بچه بود، یکشنبه‌ها با پدرش اسکواش بازی می‌کرد. ورزش‌های اسکی، کشتی، شنا و اسکیت را به صورت تفریحی انجام می‌داد. در خانه همسایه‌شان، بسکتبال، هندبال، تنیس، پینگ‌پنگ، بدمینتون و در مدرسه، فوتبال بازی می‌کرد. بعدها توانست در طیف وسیعی از ورزش‌هایی موفق شود که برای پرورش بدن و هماهنگی میان دست و چشمش انجام می‌داد.

او دریافت که رشته ورزشی اهمیت چندانی ندارد، البته به شرطی که آن رشته مرتبط با توپ باشد. خودش می‌گوید: «همیشه وقتی می‌دیدم تویی در کار است، بسیار علاقه‌مند می‌شدم که بازی کنم.» از کودکی بود که به بازی کردن علاقه بسیاری داشت، اما والدینش اشتیاق چندانی نشان نمی‌دادند. مادرش بعدها گفت: «ما برای او هیچ برنامه‌ای نداشتیم.» مادر و پدر فرزندان را به آزمودن طیف وسیعی از ورزش‌ها تشویق می‌کردند. در واقع این کار ضروری بود. به گفته مادرش: «اگر او برای مدتی طولانی بی‌تحرك می‌ماند، تحمل‌ناپذیر می‌شد.»

با اینکه مادرش مربی تنیس بود، تصمیم گرفت با او تمرین نکند. او می‌گفت: «پسرم فقط من را ناراحت می‌کرد. او همه ضربه‌های عجیب و غریب را امتحان می‌کرد و هرگز به توپ ضربه‌ای عادی نمی‌زد. دیدن چنین صحنه‌ای برای یک مادر خوشایند نیست.» یکی از نویسندگان اسپورتنس/ایلاستریتد^۱ شاهد بود که پدر و مادر به جای تشویق کردن، تنها او را باز می‌داشتند. با نزدیک شدن به دوره نوجوانی، پسر بچه بیش از پیش جذب ورزش تنیس می‌شد و اگر هم پدر و مادرش در این باره واکنشی نشان داده باشند، احتمالاً فقط از او خواسته‌اند که این قدر تنیس را جدی نگیرد. در هنگام مسابقات او، مادرش معمولاً مشغول گپ زدن با دوستانش بود و پدرش تنها یک